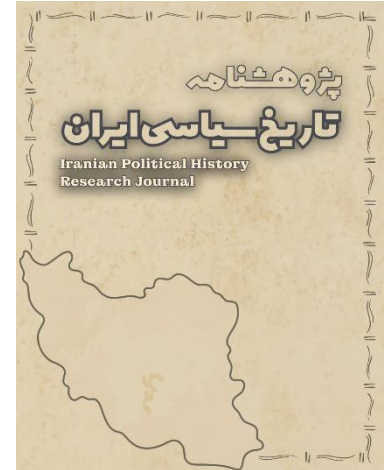


Religious Policy and Identity Formation in the Era of Öljaitü: An Analysis of the Shiite-Sunni Confrontation in the Ilkhanid Rule

1. Atefeh Mousavi[✉]: Department of Islamic History, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran

*Corresponding Author's Email Address: a.mousavi808@yahoo.com



Abstract:

This article examines the religious policy of Öljaitü, the eighth Mongol Ilkhan of Iran, and its role in the process of religious and political identity formation during the Ilkhanid period. Following the collapse of the Abbasid Caliphate and the ensuing legitimacy crisis in the Islamic world, the Ilkhanid government faced serious challenges in consolidating its rule. Initially a Sunni Muslim, Öljaitü converted to Twelver Shi'ism in the final years of his reign and sought to institutionalize this sect within the governmental framework. Drawing on primary historical sources and theoretical frameworks from the sociology of religion, this study demonstrates that Öljaitü's conversion was not merely a personal choice but a strategic project aimed at reconstructing political legitimacy and establishing religious institutions. The influential role of Shi'a scholars, such as Allamah al-Hilli, in the Ilkhanid court, the promotion of Shi'i symbols in public space, and efforts to link political power with the Shi'i narrative of legitimacy are key elements of this policy. The reactions of Sunni scholars, the emergence of religious tensions and local revolts, and the institutional resistance to these changes are also analyzed. Although Öljaitü's religious policy was not fully institutionalized during his reign, it laid the cultural and institutional groundwork for the later establishment of a Shi'a state in Iran, especially during the Safavid era. This study highlights that Öljaitü's experience represented one of the earliest systematic attempts by an Islamic government in Iran to create religious identity, with enduring effects on the country's cultural and political history.

Keywords: Öljaitü, Ilkhanate, Religious Policy, Religious Identity Formation, Shi'ism, Sunnism, Political Legitimacy, Iranian History

How to Cite: Mousavi, A. (2023). Religious Policy and Identity Formation in the Era of Öljaitü: An Analysis of the Shiite-Sunni Confrontation in the Ilkhanid Rule. Iranian Political History Research Journal, 1(3), 57-70.

Received: 10 July 2023

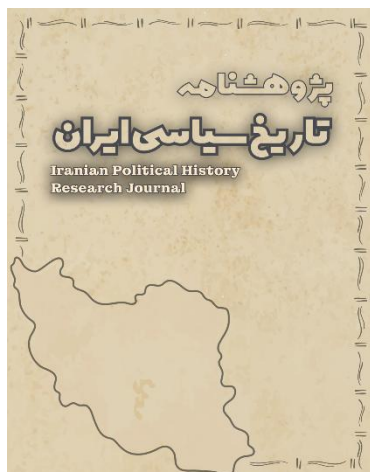
Revised: 20 August 2023

Accepted: 8 September 2023

Published: 5 October 2023



سیاست مذهبی و هویت‌سازی در عصر الجایتو: بررسی تقابل تشیع و تسنن در حکومت ایلخانی



۱. عاطفه موسوی*، گروه تاریخ اسلام، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران

*پست الکترونیک نویسنده مسئول: a.mousavi808@yahoo.com

چکیده

مقاله حاضر به بررسی سیاست مذهبی الجایتو، هشتمین ایلخان مغولی ایران، و نقش آن در فرآیند هویت‌سازی مذهبی و سیاسی در دوره ایلخانی می‌پردازد. در پی فروپاشی خلافت عباسی و بحران مشروعیت در جهان اسلام، حکومت ایلخانی با چالش‌هایی جدی در تثبیت قدرت خود روبه‌رو شد. الجایتو که در ابتدا به اسلام سنی گرویده بود، در اواخر سلطنت خود به تشیع دوازده‌امامی گرایش یافت و تلاش کرد این مذهب را در ساختار حکومتی نهادینه سازد. پژوهش حاضر با بهره‌گیری از منابع دست‌اول تاریخی و چارچوب‌های نظری جامعه‌شناسی دین، نشان می‌دهد که تغییر مذهب الجایتو نه صرفاً یک انتخاب شخصی، بلکه پروژه‌ای راهبردی در راستای بازسازی مشروعیت سیاسی و نهادسازی مذهبی بود. نقش علمای برجسته‌ای همچون علامه حلی در دربار ایلخانی، ترویج نمادهای شیعی در فضای عمومی، و تلاش برای پیوند زدن قدرت سیاسی به روایت شیعی از مشروعیت، از محورهای اصلی این سیاست بود. واکنش‌های علمای اهل سنت، بروز تنش‌های مذهبی و شورش‌های محلی، و مقاومت نهادینه در برابر این سیاست‌ها نیز از دیگر وجوه قابل تحلیل در این دوره به شمار می‌رود. در تحلیل بلندمدت، این تجربه هرچند در دوران الجایتو نهادینه نشد، اما زمینه‌های فرهنگی و نهادی لازم برای شکل‌گیری دولت شیعی در ایران، به ویژه در دوره صفویه، را فراهم آورد. پژوهش حاضر بر این نکته تأکید دارد که تجربه الجایتو یکی از نخستین تلاش‌های نظام‌مند برای هویت‌سازی مذهبی از سوی حکومت‌های اسلامی در ایران بود که پیامدهای آن در تاریخ فرهنگی و سیاسی کشور ماندگار شد.

کلیدواژگان: الجایتو، ایلخانان، سیاست مذهبی، هویت‌سازی دینی، تشیع، تسنن، مشروعیت سیاسی، تاریخ ایران.

نحوه استناددهی: موسوی، عاطفه. (۱۴۰۲). سیاست مذهبی و هویت‌سازی در عصر الجایتو: بررسی تقابل تشیع و تسنن در حکومت ایلخانی. پژوهشنامه تاریخ سیاسی ایران، ۱(۳)، ۵۷-۷۰.

تاریخ دریافت: ۱۹ تیر ۱۴۰۲

تاریخ بازنگری: ۲۹ مرداد ۱۴۰۲

تاریخ پذیرش: ۱۷ شهریور ۱۴۰۲

تاریخ چاپ: ۱۳ مهر ۱۴۰۲



مجاز و حق نشر: © ۱۴۰۲ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به‌صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

مقدمه

در دوران پس از حمله مغول به ایران و استقرار حکومت ایلخانان، ساختارهای سنتی قدرت، مذهب و مشروعیت سیاسی دستخوش دگرگونی‌های عمیقی شد. یکی از مقاطع تعیین‌کننده در این روند، دوران سلطنت الجایتو، هشتمین ایلخان مغولی ایران (۶۸۰-۷۱۶ هجری قمری / ۱۲۸۲-۱۳۱۶ میلادی) بود؛ فرمانروایی که نه تنها در عرصه‌های سیاسی و نظامی، بلکه در حوزه سیاست دینی و مشروعیت‌سازی مذهبی نیز دست به ابتکارهایی زد که آثار بلندمدتی بر تاریخ ایران بر جای گذاشت. الجایتو که ابتدا به آیین بودایی و سپس مسیحی گروید و در نهایت به اسلام سنی پیوست، در سال‌های پایانی حکومت خود، با حمایت از علمای شیعه دوازده‌امامی، به طور رسمی مذهب شیعه را در ساختار حکومتی خود وارد کرد. این چرخش مذهبی، که با حضور پررنگ فقیهان برجسته‌ای چون علامه حلی همراه بود، نخستین تلاش جدی پس از اسلام برای نهادینه‌سازی تشیع به عنوان مذهب رسمی در ساختار قدرت مرکزی ایران به شمار می‌رود (روملو، ۱۳۸۴؛ رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۷۳).

اهمیت این موضوع در آن است که سیاست مذهبی الجایتو صرفاً یک تحول اعتقادی فردی نبود، بلکه بخشی از راهبرد کلان حکومت ایلخانی برای بازسازی مشروعیت خود در برابر بحران‌های ساختاری پس از زوال اقتدار مغولی محسوب می‌شد. ایلخانان در سده سیزدهم میلادی با بحران‌هایی نظیر عدم پیوند با خلافت عباسی، مشروعیت‌یابی در میان مسلمانان ایرانی، و تنش‌های درونی دیوان‌سالاری مواجه بودند. در این شرایط، بهره‌گیری از دین و تغییر سیاست مذهبی می‌توانست به مثابه ابزاری برای انسجام‌بخشی اجتماعی، تمرکز قدرت، و هویت‌سازی فرهنگی ایفای نقش کند (لین پول، ۱۹۰۳؛ بوید، ۲۰۱۵). افزون بر آن، تقابل تشیع و تسنن در این دوره، تنها یک کشمکش دینی نبود، بلکه بُعدی عمیقاً سیاسی و نمادین نیز داشت و بازتابی از رقابت نخبگان، اقوام و جناح‌های فکری در ساختار حکومتی به شمار می‌رفت.

پژوهش حاضر با هدف واکاوی ماهیت این تحولات و پیامدهای آن، به بررسی سیاست مذهبی الجایتو با تمرکز بر گرایش او به تشیع و نقش آن در فرآیند هویت‌سازی ایلخانی می‌پردازد. یکی از پرسش‌های اصلی این پژوهش آن است که چه عواملی در تغییر مذهب الجایتو از تسنن به تشیع نقش داشته‌اند و این تغییر چگونه در ساختار سیاسی و فرهنگی حکومت ایلخانی بازتاب یافته است. در ادامه، این پرسش مطرح می‌شود که سیاست‌های مذهبی الجایتو چه تأثیری بر رابطه میان اهل سنت و شیعه در جامعه ایرانی بر جای گذاشته و واکنش نخبگان و علمای سنی در برابر این سیاست‌ها چه بوده است. همچنین مقاله در پی آن است تا تبیین کند که در چه سطحی می‌توان از هویت‌سازی دینی به مثابه پروژه‌ای سیاسی در حکومت الجایتو سخن گفت، و این سیاست‌ها چه پیامدهایی برای ساختار دیوانی، نمادهای مشروعیت، و مناسبات میان دولت و دین در آن عصر داشته‌اند.

از لحاظ نظری، مقاله در چارچوب مفهوم «هویت دینی» به مثابه سازه‌ای تاریخی-اجتماعی عمل می‌کند که در تعامل با ساختارهای قدرت و مشروعیت شکل می‌گیرد. این دیدگاه برگرفته از نظریات جامعه‌شناختی چون آنتونی اسمیت درباره ملی‌گرایی دینی، تدا اسکاچپل درباره دولت‌سازی در جوامع متحول، و ماکس وبر درباره مشروعیت سنتی و کاریزماتیک است (Smith, ۲۰۰۳; Skocpol, ۱۹۷۹; Weber, ۱۹۷۸). از این منظر، گرایش الجایتو به تشیع نه تنها بازتاب دگرگونی در اعتقادات شخصی او، بلکه تجلی تلاشی آگاهانه برای بازتعریف رابطه میان دولت ایلخانی و جامعه اسلامی ایران به شمار می‌رود. این سیاست در دل خود حامل مفاهیمی از بازتوزیع نمادهای قدرت، مشروعیت‌بخشی مذهبی، و بازتعریف جایگاه نخبگان دینی بوده است.

بررسی منابع تاریخی حاکی از آن است که تغییر مذهب الجایتو با حمایت فعال شماری از علمای برجسته شیعه از جمله علامه حلی و نجم‌الدین یحیی بن سعید همراه بوده که هر یک از آنان کوشیدند تا چارچوب فقهی و کلامی مناسبی برای مشروعیت‌بخشی به حکومت شیعی‌مآب الجایتو فراهم آورند (علامه حلی، ۱۳۸۹؛ کاشی، ۱۳۷۸). در برابر، بسیاری از علمای اهل سنت، با تکیه بر سنت خلافت عباسی و مواضع اشعری، این چرخش را انحرافی دینی و تهدیدی سیاسی تلقی کرده و در برخی مناطق، از جمله بغداد و شام، به مخالفت جدی پرداختند (ابن کثیر، ۲۰۰۳). این تقابل، خود موجب تشدید تنش‌های فرقه‌ای در جامعه ایلخانی و از سوی دیگر، تغییر در موازنه قدرت میان نخبگان مذهبی شد.

از منظر تاریخی، سلطنت الجایتو نقطه عطفی در تکوین هویت سیاسی شیعی در ایران به شمار می‌رود. با آنکه پس از درگذشت الجایتو و جانشینی ابوسعید بهادرخان، سیاست‌های شیعی در دربار ایلخانی کمرنگ شد، اما تجربه الجایتو تأثیر پایدار خود را بر مناسبات دولت و دین در ایران بر جای گذاشت. این تجربه، زمینه‌ساز تحولات بعدی در دوران صفوی شد که در آن تشیع به طور کامل به مذهب رسمی حکومت ایران بدل گردید (Newman, ۲۰۰۶). همچنین، حضور گسترده متون فقهی و کلامی شیعی در دربار ایلخانی، موجب تقویت نظام معرفتی شیعه و تثبیت نهادهای علمی و مذهبی آن در ساختار اجتماعی ایران گردید. در نهایت، مقاله حاضر می‌کوشد تا از دریچه تحلیلی نوین، مبتنی بر تلفیق داده‌های تاریخی و نظریه‌های علوم اجتماعی، به درکی جامع‌تر از سیاست مذهبی الجایتو و کارکرد آن در فرآیند دولت‌سازی ایلخانی دست یابد. این تحلیل می‌تواند به فهم ریشه‌های تاریخی تنش‌های فرقه‌ای در ایران، نحوه تعامل دولت‌ها با دین در بزنگاه‌های بحرانی، و نیز نقش هویت دینی در بازتولید قدرت سیاسی کمک کند. پرسش‌محوری پژوهش، تحلیل فرآیند تغییر مذهب الجایتو و تأثیر آن بر ساختارهای نمادین و نهادی حکومت ایلخانی است، با تأکید بر این‌که چگونه سیاست مذهبی می‌تواند ابزاری برای بازآرایی هویت سیاسی و مشروعیت‌بخشی به قدرت مرکزی باشد.

روش‌شناسی پژوهش

روش‌شناسی این پژوهش مبتنی بر رویکرد تاریخی-تحلیلی است که در بستر مطالعات میان‌رشته‌ای تاریخ سیاسی و جامعه‌شناسی دین قرار دارد. هدف اصلی، بازخوانی فرآیندهای هویت‌سازی مذهبی در حکومت ایلخانان، به‌ویژه در دوران سلطنت الجایتو، از منظر تعامل میان ساختارهای قدرت و دستگاه‌های معرفت دینی است. در این راستا، روش تحقیق کیفی و مبتنی بر تحلیل اسنادی بوده و از منابع تاریخی دست‌اول و پژوهش‌های معتبر علمی به عنوان مواد خام تحقیق استفاده شده است. نگارنده کوشیده تا با تلفیق داده‌های تاریخی با مفاهیم نظری برگرفته از جامعه‌شناسی سیاسی، به تفسیر معناداری از سیاست مذهبی الجایتو و واکنش‌های اجتماعی نسبت به آن دست یابد. تحلیل داده‌ها نه صرفاً به بازگویی وقایع تاریخی، بلکه به فهم لایه‌های زیرین گفتمانی، نمادین و سیاسی در بطن آن وقایع معطوف است.

برای گردآوری داده‌ها، از متون تاریخی معتبر دوره ایلخانی چون تاریخ وصاف، جامع‌التواریخ رشیدالدین فضل‌الله، تاریخ اولجایتو تألیف حمزه بن عبدالله کاشی، روضه‌الصفاء و همچنین گزارش‌های ابن بطوطه و مستوفی قزوینی بهره گرفته شده است. این منابع به‌عنوان داده‌های دست‌اول تاریخی، تصویر نسبتاً جامعی از سیاست‌های مذهبی، تحولات اعتقادی در دربار، و واکنش طبقات مختلف اجتماعی به گرایش الجایتو به تشیع ارائه می‌دهند. همچنین از متون فقهی و کلامی برجای‌مانده از علمای شیعه و اهل سنت در دوره مورد بحث، همچون آثار علامه حلی، استفاده شده تا میزان حضور، تأثیرگذاری و مواجهه این علما با تحولات

سیاسی بررسی گردد. از سوی دیگر، برای غنای تحلیلی پژوهش، از مقالات پژوهشی و کتاب‌های علمی به‌روز در حوزه تاریخ ایلخانان، جامعه‌شناسی دین، مطالعات هویتی و نظریه‌های مشروعیت سیاسی بهره گرفته شده است. ترکیب این منابع دست‌اول و دوم، به نویسنده امکان داده تا تحلیل جامع‌تری از تقابل مذهبی در حکومت ایلخانی ارائه دهد.

در فرآیند تحلیل داده‌ها، از روش تحلیل گفتمان تاریخی بهره گرفته شده که به‌ویژه در تفسیر متون و گفتارهای سیاسی-مذهبی الجایتو و علمای دربار کارآمد بوده است. تحلیل گفتمان تاریخی، این امکان را فراهم می‌آورد که متون نه به‌مثابه منابعی خام، بلکه به‌عنوان کنش‌های زبانی در بستر مناسبات قدرت و هویت بررسی شوند. از این منظر، متونی چون خطبه‌های رسمی، رسائل مذهبی دربار، فتاوی علمای شیعه و سنی، و حتی گزارش‌های سفرنامه‌ای، حاوی نشانه‌هایی از جهت‌گیری‌های ایدئولوژیک حکومت، نوع مواجهه با اقلیت‌ها و تلاش برای بازتعریف مشروعیت دینی تلقی شده‌اند. همزمان، به فرآیندهای نمادسازی سیاسی نیز توجه شده است؛ از جمله تغییر خطبه‌ها به نام امامان شیعه، تأسیس اماکن مذهبی شیعی، و تضعیف نهادهای دینی سنی، که همگی به‌عنوان ابعاد نمادین قدرت و ابزارهای هویت‌سازی دینی تحلیل شده‌اند.

از آنجا که در پژوهش حاضر، هدف صرفاً بازسازی خطی تاریخ سیاسی حکومت الجایتو نیست، بلکه تمرکز بر تحلیل فرایندها و مکانیزم‌های تولید مشروعیت مذهبی و شکل‌گیری هویت جمعی در یک بستر تاریخی مشخص است، چارچوب نظری تحقیق نیز متکی بر نظریه‌هایی چون هویت دینی در دستگاه دولت (از منظر آنتونی اسمیت)، نظریه گفتمان فوکویی، و مفاهیم مشروعیت دینی در اندیشه ماکس وبر و تدا اسکاچپل بوده است. این چارچوب، امکان تحلیل دینامیک میان دولت و دین، و همچنین بررسی تأثیر سیاست مذهبی بر ساختار اجتماعی و هویتی جامعه ایلخانی را فراهم کرده است. در این چارچوب، شیعه‌گرایی الجایتو نه به‌عنوان یک امر فردی، بلکه به مثابه پروژه‌ای سیاسی برای بازسازی مشروعیت حکومت ایلخانی در دوران پس از زوال اقتدار مغولی تحلیل می‌شود.

بستر تاریخی حکومت الجایتو

درک دقیق سیاست مذهبی الجایتو مستلزم بررسی بستر تاریخی حکومت او و شناخت تحولات بنیادینی است که زمینه‌ساز قدرت‌گیری وی و چرخش‌های فکری و دینی‌اش شد. الجایتو، فرزند ارغون‌خان و نوه آباخان، در دوره‌ای به قدرت رسید که حکومت ایلخانی با بحران‌های سیاسی، مشروعیتی و اجتماعی متعددی مواجه بود. او در سال ۷۰۳ هجری قمری (۱۳۰۴ میلادی) پس از درگذشت غازان‌خان بر تخت ایلخانی نشست و دوران سلطنتش را تا سال ۷۱۶ هجری قمری ادامه داد. در آغاز سلطنت، از حمایت گسترده امیران بزرگ مغولی از جمله امیر چوپان و برخی از رجال ایرانی دیوانی برخوردار بود که در تثبیت قدرتش نقش مهمی ایفا کردند (Boyle, ۱۹۶۸).

سلطنت الجایتو در امتداد سیاست‌های اصلاحی و تمرکزگرایانه غازان‌خان شکل گرفت؛ اما در عین حال، با تفاوت‌هایی در رویکرد دینی و هویتی نیز همراه بود. غازان‌خان نخستین ایلخانی بود که به‌طور رسمی اسلام آورد و در پی آن، سیاست‌های گسترده‌ای برای اسلامی‌سازی ساختار حکومت در پیش گرفت. با این حال، غازان در چهارچوب اهل سنت باقی ماند و تلاش کرد با تکیه بر علمای سنی و بازسازی ساختار مالیاتی و اداری کشور، مشروعیت جدیدی برای ایلخانان پس از زوال خلافت عباسی فراهم آورد (Lambton, ۱۹۸۸). الجایتو این مسیر را در ابتدا ادامه داد، اما به‌تدریج به دلایل گوناگون فکری، سیاسی و شاید

مصلحت‌جویانه، به تشیع دوازده‌امامی گرایش پیدا کرد. این چرخش مذهبی در بستر بحران‌های هویتی ایلخانان و ناکامی‌های آنان در تثبیت اقتدار معنوی در جهان اسلام قابل تحلیل است.

از نظر سیاسی، دوره الجایتو با نوعی تثبیت نسبی قدرت مرکزی در مقایسه با دوره‌های پیشین همراه بود. او توانست با بهره‌گیری از دیوان‌سالاری منسجم ایرانی و ایجاد توازن میان نیروهای مغولی، ترک، و ایرانی، پایه‌های حکمرانی خود را تحکیم بخشد. در این دوره، ساختار اداری حکومت ایلخانی از یک‌سو متکی بر شریعت اسلامی و دیوان‌های فقهی، و از سوی دیگر، متأثر از نظام‌های سنتی مغولی و قوانین یاسا بود. این هم‌زیستی دوگانه ساختاری، در عمل به پیچیدگی روابط دین و دولت در حکومت ایلخانی انجامید و زمینه‌ساز تداخل میان نهادهای فقهی اسلامی با سنت‌های عرفی مغولی شد (Morgan, ۲۰۰۷). در چنین فضای، سیاست مذهبی الجایتو باید نه صرفاً به‌عنوان گرایش فردی او، بلکه به‌عنوان کوششی در جهت هماهنگ‌سازی تضادهای نهادی و ارتقای مشروعیت سیاسی تحلیل شود.

در سطح اجتماعی، حکومت ایلخانی با جامعه‌ای چندلایه و متنوع مواجه بود. اقوام مغول، ترک، کرد، فارس و عرب در ترکیب اجتماعی ایران آن دوره نقش‌آفرین بودند و اقلیت‌های مذهبی چون مسیحیان نسطوری، یهودیان، بوداییان و زرتشتیان نیز در چارچوب نظام امتیازات دینی (ذمه) به حیات خود ادامه می‌دادند. با این حال، اکثریت جمعیت مسلمان بودند و در میان مسلمانان نیز تقابل پنهان و آشکار میان اهل سنت و شیعه وجود داشت. در این شرایط، گرایش الجایتو به تشیع، نه تنها نوعی بازآرایی در توازن نیروهای مذهبی جامعه بود، بلکه تلاشی برای جذب گروهی از نخبگان فکری و فقهی شیعی به ساختار قدرت نیز محسوب می‌شد (Berkey, ۲۰۰۳). الجایتو با دعوت از علمایی چون علامه حلی، فضا را برای حضور رسمی فقه شیعه در دربار باز کرد و حتی خطبه‌ها را به نام دوازده امام شیعه تغییر داد. چنین اقداماتی به‌طور بی‌سابقه‌ای تشیع را از حاشیه به متن سیاست ایلخانی وارد کرد.

با این حال، ساختار قدرت ایلخانی که برآمده از ترکیب فرهنگ‌های مغولی و اسلامی بود، ظرفیت محدودی برای پذیرش تغییرات ریشه‌ای مذهبی داشت. از یک‌سو، سنت‌های مغولی هنوز در برخی لایه‌های قدرت نفوذ داشتند و از سوی دیگر، نهادهای فقهی اهل سنت که در دوره غازان تثبیت شده بودند، به راحتی حذف‌پذیر نبودند. در نتیجه، سیاست مذهبی الجایتو با مقاومت‌هایی نیز روبه‌رو شد. بسیاری از علمای سنی در مناطق بغداد، شام، و خراسان از پذیرش سیاست جدید خودداری کردند و حتی گزارش‌هایی از شورش‌های محلی در واکنش به گرایش رسمی حکومت به تشیع وجود دارد (Jackson, ۲۰۰۲). این وضعیت، نه تنها چالش‌هایی برای الجایتو ایجاد کرد، بلکه شکاف‌های مذهبی را در ساختار جامعه ایلخانی تعمیق بخشید.

یکی از ویژگی‌های مهم ساختار حکومت ایلخانی، وابستگی آن به دیوان‌سالاری ایرانی و کارگزاران مسلمان بود. برخلاف مغولان اولیه که با تکیه بر ساختارهای قبیله‌ای اداره می‌شدند، ایلخانان برای اداره قلمرو وسیع ایران به نظام اداری پیچیده و متخصصانی از میان ایرانیان مسلمان نیاز داشتند. این ویژگی موجب شد تا حکومت به تدریج در بستر فرهنگ اسلامی قرار گیرد و فضای فکری دینی در دربار نفوذ پیدا کند (Allsen, ۱۹۹۷). در چنین زمینه‌ای، اتخاذ سیاست مذهبی مشخص از سوی پادشاه می‌توانست بر هویت سیاسی حکومت، روابط بین‌نخبه‌ای، و همچنین روابط خارجی آن در جهان اسلام تأثیرگذار باشد. گرایش الجایتو به تشیع، در کنار ابعاد درونی، واکنشی نیز به مواضع خلافت ممالیک در مصر تلقی می‌شد که خود را وارثان مشروع خلافت عباسی می‌دانستند و رقیبی ایدئولوژیک برای ایلخانان محسوب می‌شدند (Hodgson, ۱۹۷۴).

با در نظر گرفتن این شرایط، می‌توان گفت که بستر تاریخی حکومت الجایتو، فضایی از تحول، پیچیدگی و تعامل چندلایه میان فرهنگ مغولی، اسلام ایرانی، و سیاست‌های حکومتی بوده است. او در چنین بستری، کوشید با بهره‌گیری از ابزار مذهب، انسجام و مشروعیت جدیدی برای حکومت ایلخانی ایجاد کند. اگرچه این سیاست‌ها در کوتاه‌مدت با موانعی مواجه شد و پس از مرگ الجایتو نیز روند معکوسی یافت، اما تأثیر بلندمدت آن در شکل‌گیری هویت مذهبی شیعی در ساختار سیاسی ایران، راه را برای تحولاتی عمیق‌تر در دوران صفوی گشود.

سیاست مذهبی الجایتو و گرایش به تشیع

تحول مذهبی الجایتو از اهل سنت به تشیع دوازده‌امامی، یکی از مهم‌ترین نقاط عطف در تاریخ ایلخانان و بلکه در تاریخ سیاسی-مذهبی ایران پیشاصفوی به شمار می‌رود. این تغییر، برخلاف پندار رایج که آن را صرفاً یک گرایش فردی یا عقیدتی تلقی می‌کند، در بستر شرایط خاص سیاسی، رقابت‌های ایدئولوژیک، و فرآیند بازسازی مشروعیت ایلخانی شکل گرفت. الجایتو که پس از اسلام آوردن، در ابتدا به آیین تسنن پایبند بود، به تدریج تحت تأثیر گفت‌وگوهای کلامی دربار، حضور پررنگ علمای شیعی، و برخی مقتضیات سیاسی، به سوی پذیرش تشیع گرایش یافت. این تغییر نه تنها بازتاب یک تحول فکری فردی بلکه نمود راهبردی برای بازتعریف پیوند دین و سیاست در چارچوب حکومت ایلخانی بود (Hodgson, ۱۹۷۴; Morgan, ۲۰۰۷).

در منابع تاریخی، روایت‌های متعددی از روند تغییر مذهب الجایتو وجود دارد. برخی مورخان، از جمله رشیدالدین فضل‌الله، بر آن‌اند که الجایتو در پی منازعات فقهی میان علمای سنی حنفی و شافعی، دچار ناامیدی از اهل سنت شد و در نتیجه، به اندیشه‌های شیعه گرایش یافت. گزارش‌هایی از اختلاف شدید میان فقیهان سنی در مورد احکام شرعی و مسائل فقهی، به‌ویژه در زمینه احکام طلاق و ارث، در منابع آمده است که موجبات نارضایتی شاه را فراهم ساخت و او را بر آن داشت تا به اندیشه‌ای فقهی روی آورد که از انسجام و منطق یکپارچه‌تری برخوردار باشد (Boyle, ۱۹۶۸). در همین مقطع، حضور و استدلال‌های منسجم فقیه بزرگ شیعی، علامه حلی، در دربار ایلخانی، نقش بسزایی در جلب توجه الجایتو به تشیع ایفا کرد. علامه حلی که از شاگردان برجسته خواجه نصیرالدین طوسی و از بنیان‌گذاران سنت عقلانی در فقه امامیه بود، توانست با اتکا به منطق کلامی، قواعد اجتهادی، و شیوه‌های مناظره‌ای دقیق، اندیشه‌های شیعه را در فضای دیوانی مطرح کند و مقبول سازد (Hillenbrand, ۱۹۹۹).

در ادامه این روند، الجایتو نه تنها در حوزه عقیدتی به تشیع دوازده‌امامی گروید، بلکه آن را به سیاست رسمی دربار نیز تبدیل کرد. تغییر مذهب در سطح دیوانی با نشانه‌هایی روشن همراه بود: نخست آنکه خطبه‌های نماز جمعه به نام دوازده امام شیعه ایراد شد و برای نخستین بار در تاریخ حکومت‌های اسلامی غیرشیعی، نام علی بن ابی‌طالب و امامان بعدی در عرصه عمومی رسمی گردید. همچنین سکه‌هایی با نقوش مذهبی و اشاراتی به ولایت علی ضرب شدند که نماد تحول در قدرت سیاسی و بازنمایی مذهبی آن بود (Berkey, ۲۰۰۳). این امر نشان می‌دهد که تشیع در دوره الجایتو از حالت مکتب حاشیه‌ای و اقلیتی خارج شد و جایگاه رسمی و حکومتی یافت، هرچند در عمل نتوانست عمق اجتماعی گسترده‌ای در همه مناطق ایران پیدا کند.

در همین راستا، نهادهای مذهبی شیعه نیز در دوران الجایتو تقویت شدند. برخی از علمای شیعه به مقام‌های رسمی در دربار دست یافتند و دیوان فقهی با مشاوره آنان فعالیت کرد. همچنین نسخه‌هایی از آثار علامه حلی و دیگر فقهای امامیه در سطح گسترده‌ای در میان درباریان توزیع شد و مدارس دینی برای تعلیم

فقه شیعه تأسیس یافتند (Madelung, ۱۹۸۶). از این منظر، سیاست مذهبی الجایتو واجد ابعادی فرهنگی و نهادساز نیز بود که به مرور زمان بنیان‌های فکری تشیع را در ساختار اجتماعی ایران مستحکم کرد.

اما این تحولات بدون واکنش نبود. بسیاری از فقهای اهل سنت، به‌ویژه در شهرهایی چون بغداد، موصل و دمشق، نسبت به این تغییر موضع گرفتند و آن را بدعتی در دین تلقی کردند. در برخی منابع سنی آمده است که علمای برجسته‌ای چون ابن تیمیه، الجایتو را «مرتد» خواندند و اقدامات او را به‌شدت نقد کردند. چنین واکنش‌هایی موجب شد تا شکاف میان دو مذهب تشدید شود و در برخی مناطق، اعتراضات اجتماعی نیز نسبت به سیاست‌های جدید حکومت بروز پیدا کند (Lapidus, ۲۰۰۲). در همین راستا، برخی شورش‌های محدود در مناطقی از عراق و غرب ایران، که غالباً اهل سنت بودند، ثبت شده است که حکومت الجایتو با قوه قهریه آن‌ها را سرکوب کرد. این اقدامات نشانه‌ای از آن بود که تحول مذهبی دولت ایلخانی با زمینه‌های اجتماعی متفاوتی در قلمرو وسیع حکومت مواجه بود و اجماع مذهبی در سطح عامه وجود نداشت.

افزون بر آن، بسیاری از درباریان و امیران مغولی نیز نسبت به این تغییر دیدگاه‌های متفاوتی داشتند. درحالی‌که برخی از مقامات ایرانی و مسلمان دربار، به دلیل نزدیکی فکری با سنت‌های شیعی، با سیاست الجایتو همسو بودند، عده‌ای دیگر که به سنت مغولی یا اهل سنت گرایش داشتند، با تردید یا مقاومت با این تحولات مواجه شدند. همین امر موجب شد تا تشیع‌گرایی الجایتو به پروژه‌ای ناتمام تبدیل شود که در پی مرگ او و روی کار آمدن ابوسعید بهادرخان، به‌تدریج از اولویت‌های رسمی حکومت خارج شد (Melville, ۱۹۹۶). اما حتی اگر این سیاست‌ها در سطح حکومتی پایدار نماند، نمی‌توان تأثیر نهادین آن را در تاریخ نادیده گرفت. تجربه الجایتو نخستین تلاش برای پیوند تشیع با نهاد دولت مرکزی در تاریخ ایران اسلامی بود و این پیوند بعدها در عصر صفوی به شکلی نظام‌مند احیا و نهادینه شد.

از منظر نمادشناسی قدرت نیز می‌توان تحول مذهبی دوران الجایتو را واجد اهمیت ویژه دانست. در این دوره، نمادهای مذهبی جدیدی به عنوان ابزار مشروعیت‌بخشی مورد استفاده قرار گرفتند. برای مثال، نشان رسمی سلطنت که پیش از آن صرفاً بر مبنای اسب و خورشید طراحی می‌شد، به‌تدریج اشارات مذهبی نیز یافت. همچنین در نسخ دیوانی، عباراتی چون «یا علی» و «الملک لله و لعلی ولی‌الله» ثبت شده‌اند که نشان از تلاش حکومت برای بازآفرینی گفتمان دینی قدرت داشتند. این فرآیند، نه تنها قدرت را بر بنیاد قبیله و سلطنت، بلکه بر مبنای ولایت دینی بازسازی می‌کرد و حاکم را در پیوند با امامان معصوم مشروع جلوه می‌داد (Daftary, ۲۰۰۰).

در یک جمع‌بندی، می‌توان گفت سیاست مذهبی الجایتو تلاشی تاریخی برای بازتعریف مشروعیت ایلخانی در عصر بحران‌های هویتی و شکاف‌های مذهبی بود. این سیاست‌ها، با وجود عمر کوتاه‌شان، توانستند سابقه‌ای از پیوند دین شیعی با دولت ایجاد کنند و بنیانی فرهنگی برای تحولات بعدی ایران پس از ایلخانان فراهم آورند. فهم دقیق این سیاست، تنها در پرتو تحلیل هم‌زمان متون تاریخی، تحولات سیاسی، ساختار قدرت و مناظرات فقهی ممکن است، زیرا تنها در چنین چارچوبی می‌توان به پیچیدگی فرآیند تصمیم‌گیری مذهبی در سطح حکومت پی برد و از تقلیل آن به انتخاب فردی یا ابزاری پرهیز کرد.

واکنش اهل سنت و تقابل مذهبی

سیاست رسمی الجایتو در گرایش به تشیع و اتخاذ آن به عنوان مذهب حکومتی در سال‌های پایانی سلطنتش، واکنش‌های متعددی را در سطوح مختلف اجتماعی و مذهبی به‌ویژه از سوی اهل سنت برانگیخت. جامعه اسلامی در قرون میانه، به‌رغم تنوع مذهبی و کلامی، به‌شدت متأثر از ساختارهای سنتی خلافت و آموزه‌های اهل سنت بود و هرگونه تمایل سیاسی به تشیع در حوزه حکمرانی، به‌مثابه نوعی بدعت، انحراف، یا تهدید تلقی می‌شد. در این میان، موضع‌گیری علمای اهل سنت، چه در سطح فقهی و کلامی و چه در سطح سیاسی و اجتماعی، به‌گونه‌ای شکل گرفت که در آن سیاست‌های مذهبی الجایتو را نه‌فقط غیرمقبول، بلکه نوعی فتنه‌آفرینی و تضعیف ساختار جامعه اسلامی می‌دانستند (Hodgson, ۱۹۷۴; Berkey, ۲۰۰۳).

یکی از نخستین و مهم‌ترین واکنش‌ها از سوی علمای بزرگ اهل سنت، در قالب فتاوی، خطابه‌ها و تألیفات ضد شیعی مطرح شد. در شهرهای مهم اسلامی نظیر بغداد، موصل، حلب و دمشق، که مراکز آموزش فقه شافعی، حنفی و حنبلی به‌شمار می‌رفتند، علمای سنی به‌شدت از رسمی شدن تشیع در دربار الجایتو ابراز نگرانی کردند. فقیهانی همچون ابن تیمیه، که در آن زمان در شام و مصر فعال بودند، به‌شدت با هرگونه تقرب به عقاید شیعه مخالفت کردند و تشیع را نه‌فقط انحراف در عقیده، بلکه تهدیدی برای وحدت امت اسلامی قلمداد کردند. ابن تیمیه در آثار خود همچون *منهاج السنه النبویه*، به تفصیل به نقد تشیع امامی پرداخته و مشروعیت سیاسی حکومتی مبتنی بر آن را زیر سوال برده است (Ibn Taymiyyah, ۱۹۹۷). وی حتی برخی از علمای درباری شیعه نظیر علامه حلی را متهم به بدعت‌گذاری و تحریف عقاید اسلامی کرد و این رویه را تهدیدی مستقیم علیه شریعت دانست.

افزون بر نقد نظری، برخی علمای سنی با اقدامات عملی نیز در برابر سیاست‌های الجایتو ایستادگی کردند. در برخی مناطق تحت نفوذ اهل سنت، همچون بغداد و نواحی مرکزی عراق، اعتراض‌هایی علیه تغییر خطبه‌ها به نام امامان شیعه صورت گرفت. در متون تاریخی، از جمله در آثار ابن کثیر و ذهبی، به شورش‌هایی در بغداد در اعتراض به نصب امام جمعه‌ای شیعی و حذف نام خلفای راشدین از خطبه‌های نماز جمعه اشاره شده است (Ibn Kathir, ۲۰۰۳; Al-Dhahabi, ۲۰۰۶). این واکنش‌ها، اگرچه در بسیاری از موارد با سرکوب نظامی از سوی نیروهای ایلخانی مواجه شد، اما بازتابی از نارضایتی بخش قابل‌توجهی از جامعه سنی و علمای آن از سیاست رسمی تشیع‌گرایانه حکومت الجایتو بود.

برخی از این واکنش‌ها نیز در قالب تألیفات تاریخی و کلامی ثبت و تدوین شده است. در میان مورخان اهل سنت، نگاه انتقادی نسبت به سیاست‌های مذهبی الجایتو در چندین اثر دیده می‌شود. ابن کثیر در *البدایه و النهایه*، بدون آن‌که مستقیماً الجایتو را نقد کند، تغییر مذهب او را نشانه‌ای از بی‌ثباتی اعتقادی پادشاهان مغولی دانسته و آن را ناشی از جهل نسبت به حقایق دین معرفی می‌کند (Ibn Kathir, ۲۰۰۳). ذهبی نیز در *سیر أعلام النبلاء*، ضمن پرداختن به زندگی برخی علمای شیعه در دربار ایلخانی، با زبان تلویحی و گاه تند، از سیاست‌های دینی آنان انتقاد کرده و آن‌ها را فاقد معیارهای اصیل علم دینی دانسته است (Al-Dhahabi, ۲۰۰۶). این نوع نگارش تاریخی، بازتابی از تلاش مورخان اهل سنت برای بازسازی گفتمان اهل سنت در مواجهه با سیاست‌هایی بود که تهدیدی برای گفتمان غالب محسوب می‌شدند.

در منابع دیگر، گاهی شاهد کاربرد تعبیراتی چون «فتنه تشیع» یا «گمراهی الجایتو» هستیم که نشان از نهادینه شدن مواضع تقابلی در روایت‌های اهل سنت دارد. این مواضع نه‌فقط از جنبه مذهبی، بلکه به‌عنوان ابزاری برای بازتولید مشروعیت خلافت ممالیک در مصر نیز عمل می‌کردند. خلافت عباسی مستقر در قاهره، که پس از سقوط بغداد به‌عنوان نماد مشروعیت اهل سنت بازسازی شده بود، از تحولات مذهبی ایران به‌شدت نگران بود و از طریق علمای دربار ممالیک، به

تقیب سیاست‌های الجایتو پرداخت (Lapidus, ۲۰۰۲). در این راستا، خطبای جمعه در قاهره و دمشق، با تأکید بر اصول اهل سنت و جماعت، سیاست تشیع‌گرایانه ایلخانان را مذمت می‌کردند و تلاش می‌نمودند چهره‌ای نامشروع از حکومت آنان در جهان اسلام ارائه دهند.

از سوی دیگر، برخی واکنش‌ها نه فقط در سطح کلامی و اجتماعی بلکه در بُعد سیاسی نیز قابل مشاهده است. در خلال سال‌های ۷۱۰ تا ۷۱۵ هجری، روابط سیاسی بین ایلخانان و ممالیک به شدت تیره شد. اگرچه رقابت میان این دو سلسله پیش‌تر نیز وجود داشت، اما اکنون با محتوای مذهبی و ایدئولوژیک نیز تقویت شده بود. گزارش‌هایی از فرستاده شدن سفیرانی از سوی الجایتو به برخی مناطق شیعه‌نشین شام و تلاش برای جذب قبایل علوی ذکر شده که خشم مقامات سنی را برانگیخت و موجب تشدید مرزبندی‌های مذهبی در این مناطق شد (Jackson, ۲۰۰۲). این سیاست‌های فرامرزی نشان می‌دهد که تشیع در ذهنیت سیاسی الجایتو، صرفاً یک باور فردی نبوده بلکه در راستای سیاست خارجی و ائتلاف‌سازی‌های مذهبی نیز به کار گرفته شده است.

در چنین شرایطی، گفتمان سنی در برابر گفتمان شیعی دولت ایلخانی به یک نوع مقاومت فرهنگی و فکری بدل شد. در مدارس اهل سنت، به‌ویژه در نیشابور، مرو، بغداد و شام، تأکید بیشتری بر آموزش عقاید اهل سنت صورت گرفت و کتاب‌هایی در رد شیعه و دفاع از خلفا و صحابه تألیف شد. فقیهانی چون ابن جوزی و ابن عبدالسلام، هرچند پیش از الجایتو می‌زیستند، اما آثارشان به‌عنوان مرجع فکری در فضای سنی ضد تشیع در این دوران رواج گسترده یافت (Berkey, ۲۰۰۳). این آثار با تأکید بر وحدت امت، پابندی به سنت پیامبر و نقد گزاره‌های کلامی امامیه، به صورت ابزارهایی ایدئولوژیک در تقابل با سیاست‌های دولت الجایتو به کار گرفته شدند.

در مجموع، واکنش اهل سنت به سیاست مذهبی الجایتو را می‌توان واکنشی چندلایه دانست که از سطح نظری و فقهی آغاز شده، به عرصه‌های اجتماعی و سیاسی کشیده شده و در نهایت به شکل‌گیری نوعی گفتمان مقاومتی در برابر دولت شیعی مآب ایلخانی انجامیده است. این واکنش‌ها، گرچه در کوتاه‌مدت نتوانستند مانع سیاست‌های الجایتو شوند، اما تأثیرات آن در طول زمان، به‌ویژه پس از مرگ الجایتو و کاهش نقش علمای شیعه در دربار، آشکار شد. بازگشت به سیاست‌های میانه‌روتر مذهبی در دوران ابوسعید، به‌نوعی بازتاب موفقیت این مقاومت‌ها در تثبیت گفتمان سنی در ساختار قدرت ایلخانی بود. تحلیل این واکنش‌ها نشان می‌دهد که دین، در مقام نهادی اجتماعی، همواره در تعامل با ساختار قدرت قرار دارد و هرگونه تغییر در آن، با بازخوردهای پیچیده، متکثر و گاه پرتنش از سوی نخبگان فکری و مذهبی مواجه می‌شود.

هویت‌سازی مذهبی و کارکرد سیاسی آن

در بررسی سیاست‌های مذهبی الجایتو، فهم مفهوم هویت‌سازی دینی در بستر دولت‌سازی ایلخانی از اهمیت بنیادی برخوردار است. هویت‌سازی در معنای سیاسی-اجتماعی آن، فرآیندی است که طی آن حکومت‌ها در تلاشند تا با بهره‌گیری از عناصر فرهنگی، اعتقادی و نمادین، وحدت و مشروعیت را در میان جوامع متکثر خود تثبیت کنند. این امر در حکومت ایلخانی که بر ویرانه‌های نظم سنتی خلافت عباسی و در دل جامعه‌ای چندقومیتی و چندمذهبی شکل گرفت، اهمیتی دوچندان یافت. پس از حمله مغول و انهدام بغداد، خلافت که پیش‌تر منبع مشروعیت دینی و سیاسی در جهان اسلام تلقی می‌شد، دچار فروپاشی شد و قدرت مغولی که فاقد ریشه‌های اسلامی بود، با بحران مشروعیت مواجه گردید (Hodgson, ۱۹۷۴). در چنین شرایطی، کارگزاران ایلخانی به دنبال ابزارهایی برای مشروعیت‌بخشی به سلطه خود بودند و یکی از موثرترین این ابزارها، دین و هویت مذهبی بود.

پژوهشنامه تاریخ سیاسی ایران

الجبایتو در امتداد تلاش‌های پیشینیان خود، به‌ویژه غازیان‌خان، کوشید تا با نزدیک شدن به اسلام، به سلطنت خود مشروعیت ببخشد. اما برخلاف غازیان که به آیین تسنن وفادار ماند، الجبایتو با انتخاب تشیع دوازده‌امامی نه‌تنها به بعد دینی، بلکه به سازوکارهای عمیق‌تری از هویت‌سازی سیاسی و فرهنگی ورود کرد. در حقیقت، پذیرش تشیع به‌مثابه مذهب رسمی حکومت نه‌فقط یک تغییر اعتقادی، بلکه نوعی اعلام جهت‌گیری هویتی نوین برای حکومت ایلخانی در قالب یک دولت اسلامی-ایرانی بود. این امر در فضای پس از خلافت عباسی، به دولت ایلخانی امکان می‌داد تا خود را به‌عنوان حامل مشروعیت مستقل دینی و سیاسی معرفی کند و از انحصار خلافت اهل سنت در مصر خارج شود (Berkey, ۲۰۰۳; Lapidus, ۲۰۰۲).

تشیع، با تأکید بر امامت و ولایت الهی، ظرفیت نظری مناسبی برای پیوند میان دین و قدرت در اختیار دولت ایلخانی قرار می‌داد. برخلاف اهل سنت که خلافت را امری انتخابی و در دست مردم می‌دانستند، شیعیان معتقد بودند که ولایت از سوی خداوند به امامان معصوم اعطا می‌شود و در غیبت امام دوازدهم، فقیهان می‌توانند به‌عنوان نمایندگان شرع ایفای نقش کنند (Madelung, ۱۹۸۶). این باور، به دولت ایلخانی امکان می‌داد تا با جذب فقیهانی چون علامه حلی، مبانی فقهی و کلامی مشروعیت دینی خود را بازسازی کند. علامه حلی در آثار خود به تفصیل نشان داده بود که امام عادل و فقیه جامع‌الشرایط، در غیبت معصوم، مجاز به اقامه حکومت است. این مبانی در خدمت شکل‌دهی به یک نظم جدید مذهبی و سیاسی قرار گرفت که در آن ایلخان می‌توانست خود را حافظ شریعت و حامی امام غایب معرفی کند (Newman, ۲۰۰۶).

بهره‌برداری از تشیع در فرآیند دولت‌سازی، تنها در سطح اعتقادی باقی نماند، بلکه در سطح نهادهای حکومتی نیز بازتاب یافت. تشکیل دیوان‌هایی با مشاوره فقیهان شیعی، اصلاح خطبه‌ها، ترویج ادبیات شیعی در فضای رسمی، و گسترش مدارس و محافل علمی امامیه، بخشی از این سیاست نهادینه‌سازی هویت دینی جدید بود. سکه‌های رسمی با نام ائمه، کتابت خطبه‌ها به سبک شیعی، و ایجاد مناسبت‌های دینی مانند عزاداری عاشورا در دربار، نشان از تلاش برای تثبیت نمادین این هویت جدید در ساختار حکومتی داشت (Melville, ۱۹۹۶). در عین حال، این سیاست‌ها موجب شکل‌گیری نوعی نظم فرهنگی تازه در ایران شد که طی قرن‌های بعد نیز ادامه یافت و زمینه‌ساز رشد حوزه‌های علمی شیعه، گسترش متون فقهی امامیه و نهادینه‌سازی تشیع در ذهنیت تاریخی ایرانیان شد.

از نظر جامعه‌شناختی نیز هویت‌سازی مذهبی الجبایتو نوعی بازتوزیع سرمایه نمادین در جامعه ایلخانی را رقم زد. در شرایطی که پیش‌تر علمای اهل سنت در مرکز تصمیم‌گیری مذهبی قرار داشتند، اکنون نخبگان شیعی به دربار راه یافتند و این تغییر موجب تحول در مناسبات قدرت درون نهادهای دینی گردید. فقیهان شیعه، که تا پیش از آن عمدتاً در حاشیه و اقلیت به سر می‌بردند، با تکیه بر حمایت حکومتی توانستند دامنه نفوذ خود را گسترش دهند و خود را به‌عنوان مرجع دینی مطرح سازند. در همین راستا، کانون‌های شهری مانند حله، نجف، قم و کاشان به‌تدریج به مراکز علمی شیعی تبدیل شدند و فضای فکری تازه‌ای را در ساختار فرهنگی ایران پدید آوردند (Daftary, ۲۰۰۰). این پدیده در بلندمدت، ساختار فرهنگی ایران را از جامعه‌ای عمدتاً سنی‌مذهب به جامعه‌ای با حضور فعال و گسترده نهادهای شیعی سوق داد.

افزون بر این، تشیع در قالب یک گفتمان تاریخی نیز عمل کرد. پیوند با روایت‌های عاشورا، ظلم‌ستیزی، تأکید بر امامت و عدل، و تمایز از سنت خلافت، به ایلخانان امکان می‌داد تا خود را وارث حق تاریخی خلافت بدانند. در دوران ضعف خلافت ممالیک، این سیاست، وجهی رقابتی نیز داشت و الجبایتو می‌کوشید با تکیه بر گفتمان تشیع، اعتبار دینی و اخلاقی حکومت خود را تقویت کند. به‌عبارتی، تشیع برای حکومت ایلخانی همان نقشی را ایفا می‌کرد که خلافت عباسی برای دولت‌های سنی پیشین داشت؛ یعنی فراهم ساختن پیوندی میان قدرت دنیوی و مشروعیت قدسی (Hillenbrand, ۱۹۹۹).

نتیجه این سیاست‌ها در تاریخ ایران، ظهور تدریجی سنتی بود که در دوره صفوی به اوج رسید. تجربه الجایتو الگویی ابتدایی از حکومت شیعی در تاریخ ایران بود که با وجود محدودیت‌هایش، به‌خوبی نشان داد که چگونه مذهب می‌تواند در خدمت دولت‌سازی و هویت‌سازی قرار گیرد. هرچند سیاست‌های الجایتو پس از مرگش کمرنگ شد، اما تأثیر آن در حافظه فرهنگی ایران باقی ماند و مسیر تشیع را به‌عنوان بخشی از هویت ایرانی هموار کرد. از این منظر، باید گفت که تجربه الجایتو نقطه عطفی در عبور ایران از ساختار سنتی خلافت‌محور به سوی نظم سیاسی جدید با محوریت تشیع بود که در نهایت، به‌صورت کامل در دوران صفوی نهادینه شد.

بحث و نتیجه‌گیری

بحث درباره سیاست‌های مذهبی الجایتو، هنگامی به انسجام نظری می‌رسد که داده‌های تاریخی استخراج‌شده از منابع قرون میانه، با چارچوب‌های مفهومی مدرن در حوزه دولت‌سازی، مشروعیت و هویت‌سازی دینی ترکیب شود. در این راستا، مفاهیم نظری برگرفته از جامعه‌شناسی تاریخی ماکس وبر درباره انواع مشروعیت، نظریه‌های تدا اسکاچیل درباره دولت‌های تحول‌خواه، و نیز رویکردهای معاصر به هویت مذهبی در بستر تحولات سیاسی، چارچوب مناسبی برای تبیین تحولات دوران الجایتو فراهم می‌آوردند. دولت ایلخانی، که در آغاز بر پایه ساختار قبیله‌ای مغولی و با فقدان پیوندهای عمیق دینی شکل گرفته بود، در سده هشتم هجری در مسیر اسلامی‌سازی قرار گرفت. این فرایند نه تنها برای کسب مشروعیت در جامعه مسلمان ایرانی ضروری بود، بلکه از حیث ساختاری نیز بخشی از روند تطبیق و تطور حکمرانی ایلخانان با شرایط تمدنی ایران محسوب می‌شد (Hodgson, ۱۹۷۴; Berkey, ۲۰۰۳).

در همین بستر، گرایش الجایتو به تشیع را باید به عنوان تلاشی در جهت بازتعریف پیوند میان قدرت سیاسی و نظام اعتقادی جامعه ایرانی تلقی کرد. این سیاست در ظاهر، تغییر مذهب یک پادشاه بود، اما در معنا، نوعی تجربه اولیه برای گره‌زدن مشروعیت سیاسی به نهاد فقهات شیعی و روایت‌های تاریخی خاص از اسلام به شمار می‌رفت. این رویکرد، برخلاف خلافت سنتی که مشروعیت را مبتنی بر اجماع اهل حل و عقد یا انتساب به قریش می‌دانست، به ولایت و امامت به عنوان منبع الهی مشروعیت توجه داشت. این تحول، راه را برای نظریه‌هایی همچون «ولایت فقیه» یا «سلطنت مشرعه» هموار کرد که قرن‌ها بعد در قالب‌های مختلف در ایران بازتولید شدند (Madelung, ۱۹۸۶; Newman, ۲۰۰۶). از این نظر، سیاست مذهبی الجایتو گرچه در سطح عملی دوام چندانی نیافت، اما از نظر نظری، تأثیر بلندمدتی بر الگوهای مشروعیت و نهادسازی در ایران برجای گذاشت.

از منظر پیامدهای بلندمدت، گرایش الجایتو به تشیع باعث تغییراتی بنیادین در فضای فکری ایران شد. نخست آنکه تشیع از جایگاه حاشیه‌ای و گاه تحت تعقیب در حکومت‌های پیشین، به یک مذهب دولتی و ساختارمند تبدیل شد. این تحول، نهادهای فکری شیعه را تقویت کرد و فقیهانی چون علامه حلی را به مراکز قدرت رساند. این امر موجب انباشت سرمایه نمادین و معرفتی در جامعه شیعی گردید که در قرون بعد، به‌ویژه در دوره صفویه، بازتولید شد (Melville, ۱۹۹۶). دوم آنکه این تجربه به گسترش فقه و کلام امامیه، و تأسیس نهادهایی چون حوزه‌های علمیه و وقف‌نامه‌های خاص شیعه کمک کرد. سوم آنکه این سیاست موجب شکاف‌های مذهبی عمیق‌تری شد که تا قرون بعد در مناسبات میان اهل سنت و شیعه در ایران و فراتر از آن باقی ماند.

در مقایسه با دیگر حکومت‌های هم‌دوره، سیاست مذهبی الجایتو یک استثنا تاریخی محسوب می‌شود. ممالیک مصر که خلافت عباسی را به شکلی نمادین احیا کرده بودند، به‌شدت بر مذهب اهل سنت تأکید داشتند و هرگونه انحراف از آن را سرکوب می‌کردند. همچنین در آناتولی و آسیای مرکزی، حکومت‌هایی

مانند سلجوقیان روم یا تیموریان، علی‌رغم تنوع مذهبی، عمدتاً به تسنن وفادار ماندند. در این میان، تجربه الجایتو نخستین مورد در تاریخ ایران بعد از اسلام است که تشیع به‌عنوان مبنای رسمی مشروعیت سیاسی مطرح می‌شود. این تجربه در دوران صفویه به شکل ساختاری‌تر، فراگیرتر و طولانی‌مدت‌تری پیگیری شد و هویت شیعی ایرانی به‌عنوان مولفه‌ای جدانشدنی از دولت و ملت ایران تثبیت گردید (Lapidus, ۲۰۰۲; Daftary, ۲۰۰۰). در واقع، صفویه با تکیه بر پیشینه‌ای که در دوران الجایتو پایه‌گذاری شد، توانستند الگوی حکمرانی شیعی را به‌طور کامل در ساختار دولت مرکزی ایران نهادینه کنند.

نتیجه‌گیری این مقاله بر آن استوار است که سیاست مذهبی الجایتو در امتداد بحران مشروعیت پس از فروپاشی خلافت عباسی و در دل ساختارهای مغولی-ایرانی شکل گرفت. این سیاست، با گرایش به تشیع و بهره‌برداری از ظرفیت‌های کلامی و فقهی امامیه، تلاشی بود برای بازسازی مشروعیت دینی در چارچوبی نوین. داده‌های تاریخی، همراه با چارچوب‌های نظری جامعه‌شناسی دین و دولت، نشان می‌دهند که این تجربه، اگرچه کوتاه‌مدت بود، اما در بلندمدت بر ساختار فرهنگی، مذهبی و سیاسی ایران اثرگذار بود و الگویی برای هویت‌سازی دینی در چارچوب دولت ایرانی فراهم ساخت.

با این حال، پژوهش حاضر نیز با محدودیت‌هایی مواجه است. یکی از چالش‌های عمده، کمبود منابع شیعی معاصر الجایتو است که بیشتر روایت‌ها را از منظر اهل سنت در اختیار ما قرار می‌دهد. همچنین تحلیل سیاست‌های مذهبی در بسترهای منطقه‌ای، مانند خراسان، آذربایجان یا عراق عرب، نیازمند مطالعات میدانی دقیق‌تری در منابع محلی است. پیشنهاد می‌شود پژوهش‌های آتی به بررسی دقیق‌تر نقش علمای شیعه و شبکه‌های مذهبی آنان در تثبیت تشیع در دوره‌های بعد از ایلخانان بپردازند. همچنین تحلیل مقایسه‌ای میان سیاست مذهبی الجایتو و شاهان صفوی می‌تواند روشنایی بیشتری بر فرآیند تاریخی شکل‌گیری دولت شیعی در ایران بيفکند.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تشکر و قدردانی

از تمامی کسانی که در طی مراحل این پژوهش به ما یاری رساندند تشکر و قدردانی می‌گردد.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

حمایت مالی

این پژوهش حامی مالی نداشته است.

موازین اخلاقی

در انجام این پژوهش تمامی موازین و اصول اخلاقی رعایت گردیده است.

References

- Allsen, T. T. (1997). Culture and Conquest in Mongol Eurasia. Cambridge University Press.
- Berkey, J. P. (2003). The Formation of Islam: Religion and Society in the Near East, 600-1800. Cambridge University Press.
- Boyle, J. A. (1968). The Ilkhanate. In J. A. Boyle (Ed.), The Cambridge History of Iran: The Saljuq and Mongol Periods (Vol. 5, pp. 303–421). Cambridge University Press.
- Hodgson, M. G. S. (1974). The Venture of Islam, Volume 2: The Expansion of Islam in the Middle Periods. University of Chicago Press.
- Jackson, P. (2002). The Mongols and the West: 1221–1410. Longman.
- Lambton, A. K. S. (1988). Continuity and Change in Medieval Persia: Aspects of Administrative, Economic and Social History, 11th–14th Century. SUNY Press.
- Morgan, D. (2007). The Mongols. Wiley-Blackwell.